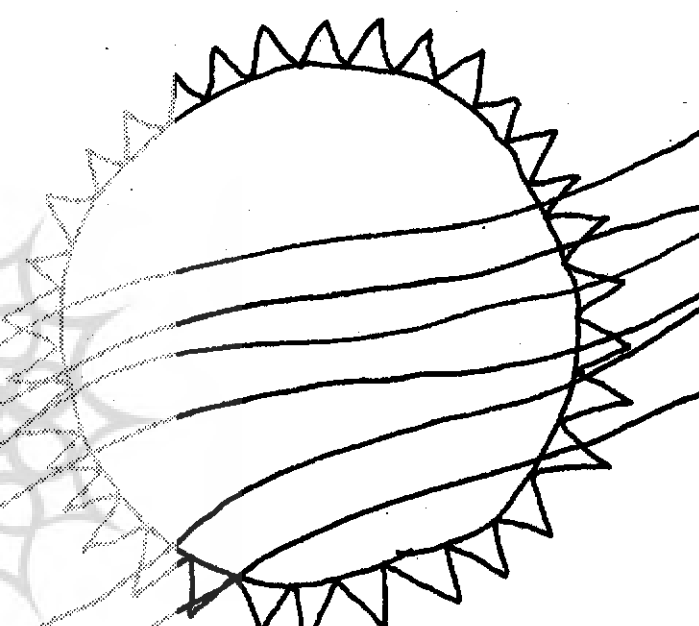




خواججه پیروز رشید الدین فضل الله

مهدی ضیایی



بیکر شهیدان را به خاک بسیار! آمار کشتگان
شهرهای بزرگ و آبادان به خلی است که انسان از
گفتن آن شرم دارد، سر به فلک می زند؛ میلیون
میلیون! و اگر افراد بسیار معدودی اتفاق را از گذر
سیل رابع امان یافته اند و از دم شمشیر بران
جسته اند، یکایک یکان در سوراخ ها و نقب ها
خزیده اند و در دل زمزمه کنان که: «مرا یا زودکش یا
زودشور روز».

چه کسی زهره نفس کشیدن دارد؟! دیگر آوای
فریادها و ناله ها، قطع گشته است. ناله ها و ناله کنان
و نوحه گران در خون خفته اند و همگان به خوابی
ابدی رفته اند، خوابی سرخ سرخ!

خاک آغشته به خون و چربی انسان است و پشته
برپشته استخوان! و صحت این معانی را هنوز هم
«از آثار اطلال و دمن توان شناخت، که روزگار عمل
خود بر ایوان ها چگونه نگاشته است».^(۱)

دی بر سر کشته ای دو صد شیون بود
و امروز یکی نیست که بر صد گرید^(۲)
و ای کاش یکی بود که بر هزاران گرید!
ای ملک، ای سرزمین، ایران! تو مولد مردان

پلدایی ترین شب بر همه چاسایه افکنده است.
تمام وجود، ساکت و آرام است. حتی نسیمی
نمی وزد، آوای غوکی هم به گوش نمی رسد.
در اینجا بغض سنگینی گلوی هر آنچه هست را
می فشارد، حتی دل سنگ هم خون است و جمادات
هم، زانوی غم بغل گرفته اند. از درو دیوار پست
شده این مرز و بوم، بوی خون و تعفن می آید. جز
صدای سم اسب تاتار، هیچ موج زیر و بمی
در سکوت کوچه های خراب شده بی روح،
نمی پیچد. در این دیار، دیاری نیست. گویی بر جای
جای این خاک، خاک گور پاشیده اند. لاشه های
ایرانیان فرهیخته و متمدن در هر کوی و برزن افتاده
است و در هر میدانی، هزاران هزار سر از زن و مرد
و کودک و پیر، چون گوی افکنده و تکه تکه های
بدنشان در منقار بوم و غراب و طعمه زاغ و کرکس.
دیگر، درندگان بر سر لاشه و طعمه نزاع
نمی کنند، چرا که وفور نعمت است و موسم جشن
و سور. در سراسر این سرزمین، به تخصیص ملک
خراسان که «هر قصبه ای از آن شهری [بود] و از
تموج خلائق بحری^(۳) دیگر کسی نیست که حتی

بوده ای! تو به ساکنان غیور و فرهیخته ات، نازیده ای! و از فخر و مباهات سر بر آسمان، ساییده ای! تو مهد علم و فرهنگ و هنر بوده ای! کجایند مردانت...؟ کو خسروت، کو پور دستانت از باقی ماندگان شمشیر هم، فروغ امیدی در دل هیچ کس نیست. «سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی».

ناگهان نعره شیر مردی دلیر، سکوت سنگین شب را می شکند. در آسمان کبود و غم گرفته این ملک، نوری پدیدار می شود. و سر پرده بلند ظلمت را پاره می کند. نسیم امید می وزد. نقب نشینان کم کم، آهسته آهسته، پاورچین پاورچین جلو می آیند، سری می کشند و نفسی لرزان را به درون سینه راه می دهند.

درخت های خزان دیده سرمازده جوانه ای می زنند و شوری از زندگی نمود می یابد.

مرد، با نفوذ در دستگاه حکومتی غارتگران، اداره امور این کشور آشوب زده را به دست می گیرد و با تکیه بر پیشینه تمدن و فرهنگی غنی و بهره گیری از علم و توانایی و خردمندی خود و هوش سرشار خدادادی و در نظر گرفتن ضعف فرهنگی عمیق قوم ویرانگر، بالاخره موفق می شود ازدهای خونخوار را به زانو در آورد و اسیر فرهنگ خویش سازد.

رشید دولت و دین آفتاب روی زمین
که کرد رای متینش هزار خون تضمین

هر آن را که باشد دل و رای و دین
پس از مرگ بر «تو» کند آفرین^(۴)
حکایت رشید

چهره برجسته علم و ادب و فرهنگ ایران، خواجه بزرگ رشیدالدین فضل الله طیب همدانی، وزیر کاردان و با کفایت و لیاقت و بلند همت ایلخانان مغول «قهرمان ممالک مشارق و مغارب عالم و خدایگان اصحاب مناصب و مراتب عرب و عجم و پیشوای صنایع و زرای امم و مالک زمام سیف و قائد عنان قلم بود»^(۵)

وی فرزند عمادالدوله ابوالخیر و نواده موفقالدوله همدانی و هر سه از پزشکان معروف و مشهور بوده اند. موفقالدوله به اتفاق خواجه نصیر طوسی، مدتی در قلاع اسماعیلیه قهستان به سر برد و با فتح این قلاع در زمان هلاکو، اقامت ایشان نیز در قهستان به پایان رسید.

رشیدالدین پس از گذراندن دوران کودکی و جوانی و فراگیری علم طب، در عهد آباقاخان مورد عنایت وی قرار گرفت و به عنوان طبیب در دستگاه حکومت آباقا داخل گردید و در عداد حکمای معتبر روزگار درآمد. در زمان ارغون خان مورد توجه بیشتر واقع شد و امیران و حاکمان در تدبیر و ترتیب امور با او مشورت می کردند و چون کیخاتوخان

* از جمله آثار شایان توجه خواجه

رشیدالدین فضل الله عبارتند از:

ساختن ربع رشیدی در تبریز،

ایجاد محله ای در شهر سلطانیه با

حدود هزار خانه و عمارتی عالی با

دو مناره در دو سوی آن و تأسیس

مدرسه دار الشفا و خانقاه با

موقوفات بسیار در آن ساختن

بناهای خیریه فراوان از مدرسه و

خانقاه و رباط و مساجد و

بیمارستان ها و کتابخانه در

مناطق مختلف.

زمام حکمرانی را به دست گرفت، مقام وزارت به رشیدالدین پیشنهاد شد ولی نپذیرفت و در همان دوران به سبب ندیمی و طبیبی به مرتبه ای بلند رسید و در تدبیر برخی امور دولت شروع نمود و در واقع اوج ترقی رشیدالدین در زمان غازان خان بود که مورد توجه ویژه قرار گرفت و «متصدی اشغال نازک و متقلد اعمال بزرگ شد» و در زمان همین ایلخان بود که بین او و صدرالدین محمد خالیدی وزیر ملالت و مخالفت ایجاد شد و صدرالدین، فکر نابودی رشیدالدین را در سر می پروراند. در مناظره ای که در نزد غازان خان داشتند، رشیدالدین چهره گشت و صدرالدین به یاسا رسید و وزارت به خواجه رشید تفویض شد و مدت بیست سال به آن اشتغال داشت.^(۶) در کار وزارت، خواجه سعدالدین محمد ساوجی نیز با او شریک بود که بینشان اختلافاتی بروز کرد. اوامر و نواهی مهمات وزارت در دست خواجه رشیدالدین و نشان وزارت (آلتمغا)^(۷) به دست سعدالدین بود.

پس از غازان خان چون اولجایتو، سلطان محمد خدابنده (خربنده)، به سلطنت رسید همچنان خواجه رشید متصدی شغل وزارت بود و به تدبیر امور مشغول.

با مرگ اولجایتو و حکومت یافتن سلطان ابوسعید بهادرخان، روزگار زوال ستاره اقبال رشیدالدین فرارسید. در روزگار ابوسعید، بین سلطان و خواجه اختلاف افتاد. به علت کوششی که خواجه علیشه و جمعی دیگر در این باب به عمل آوردند. بدین ترتیب که میان خواجه رشیدالدین و

امیرچوپان، دوستی تمام بود و در واقع نبض سلطان در دست امیرچوپان می تپید و در تصمیمات سلطان تأثیر زیادی می گذاشت. علیشه از این بابت نگران و متوحش بود. و بین او و خواجه رشید، اختلاف و نزاع بود. روزی عده ای از اصحاب دیوان - که نامشان در ذیل «جامع التواریخ» حافظ ابرو آمده است - نزد خواجه رشید آمدند و از او خواستند تا اجازه دهد که نزد سلطان خیانت بر خواجه علیشه روشن گردانند و او را گرفتار نمایند. خواجه رشید، پس از اندیشه بسیار پاسخ داد که: «مردی بزرگ است و قصد او نشاید کرد من او را نصیحت کنم تا رضای شما بجوید»^(۸). چون سخنانشان در خواجه رشید اثر نکرد، با خواجه علیشه اتفاق کردند و مزاج سلطان را بر خواجه رشید متغیر گردانیدند تا در نهایت خواجه رشیدالدین در اواخر رجب ۷۱۷ از وزارت استعفا داد و ابوسعید استعفای وی را پذیرفت^(۹) و وزارت به خواجه علیشه تفویض شد.

نوشته اند که خواجه رشیدالدین پس از آن مدت سه ماه بر سر روضه سلطان اولجایتو مقیم شد ولی نادرست به نظر می رسد و درست باید همان باشد که حافظ ابرو در ذیل «جامع التواریخ» گفته که: خواجه رشید از سلطانیه به تبریز رفت. پس از مدت ها امیرچوپان خواجه رشید را با اصرار و مبالغه فراوان نزد خود برد اما خواجه علیشه و دیوانیان و برخی ارکان حکومت به تلاش افتادند و کمر به قصد خواجه رشید بستند و با رشوت های گزاف نایبان امیرچوپان را فریفتند تا بین امیرچوپان و خواجه رشید را برهم زدند و با کمک او باز سلطان ابوسعید را نسبت به خواجه بدگمان کردند و این تهمت به خواجه بزرگ بستند که: پسر وی خواجه عزالدین ابراهیم که شربت دار سلطان اولجایتو بود، به تعلیم پدر شربتی به سلطان خورانیده و او را هلاک کرده است. این بار دیگر رشیدالحق والدین از تنگنای چاهی که برایش کشیدند و دامی که نهادند نتوانست خلاصی یابد و شمس بخت خاندان رشیدی افول کرد و بالاخره در هفدهم جمادی الاولی سال ۷۱۸ به دستور ابوسعید در قریه خشکدرابهر نزدیک تبریز، اول خواجه ابراهیم را که جوانی خوب صورت و پاکیزه سیرت بود، در جلو چشمان پدر به قتل رسانیدند و سپس وزیر بزرگ و مقتدر را از میان به دو نیم زدند^(۱۰) و «اعضای او را از هم جدا کرده هر عضوی را به شهری فرستادند»^(۱۱). گویند که در لحظه های آخر این ابیات را بر بدیهه گفته است:

سال ها خاطر مرا ز نشاط

هیچ پروای قیل و قال نبود

ماه ملکم غم خسوف نداشت

روز عیش مرا زوال نبود

چرخ می خواست تا کند ضرری

انسانی صاحب کمال و در فنون علوم صاحب نظر و استاد بود و به گفته میرخوند «به فطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت»^(۱۵)

چنانکه از آثارش برمی آید وی علاوه بر زبان مادری خویش، زبان های عربی و ترکی و مغولی را نسبتاً خوب می دانسته است. در زمان غازان خان، مأمور نگارش مکتوباتی بود که باید به زبان عربی نوشته می شد. و فور کلمات و اصطلاحات ترکی و مغولی در آثارش و حشر و نشر او با هیأت حاکمه، دلیل و موجب آشنایی او با این دو زبان است، به طوری که «در سده های سیزدهم و چهاردهم میلادی، میان دانشمندان و شعرای خاور زمین، کسی به اندازه رشیدالدین فضل الله، اصطلاحات مغولی به کار نبرده است. از این لحاظ و صاف، پس از رشیدالدین در درجه دوم قرار دارد»^(۱۶)

آنچه بیش از همه در ترقی و پیشرفت خواجه رشید و انجام خدمات فرهنگی و علمی دقیق و کارهای عمرانی بایسته و شایسته و نهادن قوانین نیکو و پسندیده وی را یاری کرد، همانا هوش سرشار و استعداد شگرف و قدرت های فطری و فکری این بزرگمرد بود. البته آموخته های او در زمینه پزشکی و دیگر دانش ها و شهرت پدر و اجداد طبیب و راهبایی آنان به دستگاه حکومت ایلخانان، در این امر بی تأثیر نبوده است.

در زیر فقط به چند مورد از کارهای شایان او که جزئی از کل است و مجملی از مفصل و اندکی از بسیار، فهرست وار اشاره می گردد:

۱- ساختن ربع رشیدی در تبریز و عمارت عالی آن که «از آن عالی تر عمارتی در اقلیم نشان نمی دهند، و بر کتابه آن عمارت نوشته، که همانا ویران کردن این عمارت از ساختن عمارت دیگر، مشکل تر باشد»^(۱۷)

۲- ایجاد محله ای در شهر سلطانیه، چنانکه «در آنجا حدود هزار خانه بود و عمارتی عالی و دو مناره بزرگ در دو طرف ایوان آن و در آن عمارت مدرسه دارالشفاء و خانقاه هر یک با موقوفات بسیار»^(۱۸)

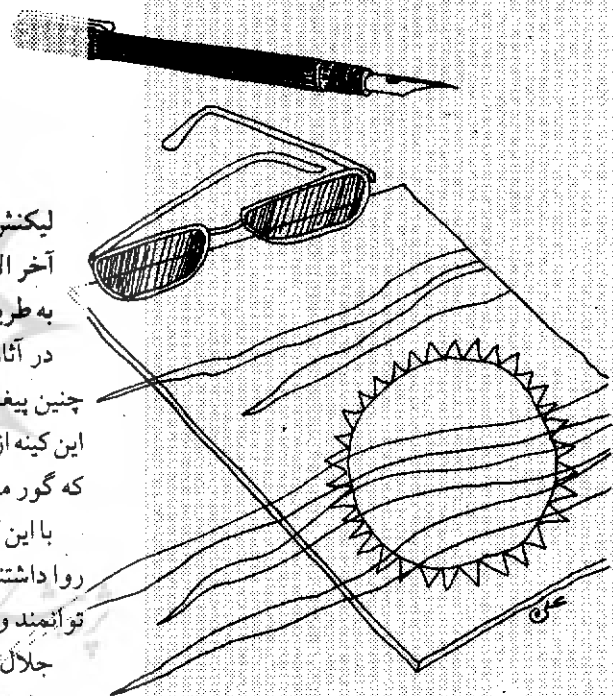
۳- پیشنهاد و تلاش جهت ساختن مدرسه سیار از خیمه های کرباس که دایم در اردوی اولجایتو سلطان می گردانیدند که چند مدرسه و حدود صد دانشجو در آن مشغول تعلیم و تعلم بودند»^(۱۹)

۴- احداث بناهای خیر فراوان از مدارس و خانقاهها و رباط ها و مساجد و بیمارستان ها و کتابخانه ها در مناطق و شهرهای مختلف»^(۲۰)

۵- نوشتن کتاب ها و رسالات مهم و ارزنده در زمینه های گونه گونه علوم و معارف از جمله: کتاب عظیم «جامع التواریخ» در تاریخ جهان و اسلام و ایران و مغولان تا زمان مولف.

«مفتاح التفاسیر» در فصاحت قرآن و احوال مفسرین و بیان جبر و قدر و خیر و شر و غیره.

* خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، وزیر کاردان و با کفایت ایلخانان مغول، فرزند عماد الدوله ابوالخیر و نواده موفق الدوله همدانی هر سه از پرنشکان معروف بودند.



لیکنش قدرت مجال نبود
آخر الامر آنچه خواست بکرد
به طریقی که در خیال نبود^(۲۱)

در آثار الوزرا آمده است که به خواجه علیشاه چنین پیغام فرستاد: «قصد قتل من کردی و روزگار این کینه از تو باز خواهد کشید، تفاوت این قدر است که گور من کهنه و گور تو نو باشد»^(۲۲)

با این کارنگین، ظلمی بزرگ بر ایران و ایرانیان روا داشتند و همگان را از ادامه خدمت های مردمی توانمند و هوشیار و پرتلاش بی نصیب گذاشتند.

جلال الدین عتیقی در تاریخ وفات او گفته است: رشید دولت و دین چون رحیل کرد به عقبی نوشت منشی تاریخ او که: تاب ثراه

خواجه رشیدالدین چهارده پسر داشت و اکثر آنان را در ممالک محروسه به حکومت تعیین کرده بود. پس از شهادتش فرزندان و اطرافیان او را از بین بردند و ربع رشیدی تبریز را به تمامی غارت کردند و اسباب و املاک او را به دیوان گرفتند و وقف هایی که کرده بود برگشت دادند. پس از وی گردش روزگار به اندک مدتی از بیشتر کسانی که در خون وی سعی کرده بودند، انتقام کشید و طومار حیاتشان را درهم پیچید»^(۲۳)

رشیدالدین، خدمات و آثار به اختصار خواجه رشیدالدین فضل الله مردی جامع الاطراف بود. وی در عین حالی که طبیبی زبردست و حاذق بود، سیاستمداری بزرگ و وزیری لایق و پرتلاش و ادیبی توانا و مورخی محقق و دانشمندی گرانمایه و خدمتگزاری شایسته و

«الاحیاء و الآثار» در کشاورزی و آبیاری و فصول و سرما و گرما و گیاهان و معادن و غیره. توضیحات که نوزده رساله است در مسایل کلامی و دینی. «مجموعه مکاتبات رشیدی» که به پسران و عمال زیردست نوشته بوده.

«طب اهل ختای» یا «تانسوق نامه ایلخان». «رسائلی در حکمت عملی و هندسه» و غیرذلک.

کتابی در باب احوال ایغوران و اعتقادات ایشان، که به تصریح خود مؤلف در دو جا از «جامع التواریخ»، کتابی جداگانه بوده و ذیل تاریخ مبارک غازی ساخته. (۲۱) و مرا معلوم نیست که این کتاب امروز در دست است یا نه. دور نیست که در جریان دو نوبت ویرانی ربع رشیدی به همراه کتاب های نفیس دیگری از بین رفته باشد.

در خور توجه است که خواجه دانشمند، تمامی آثار گرانبایش را در حالی می نوشت که وظیفه سنگین وزارت و مشاغل دیوانی را هم به بهترین شکل ممکن به انجام می رساند. و این که مورخان در مورد روزگار حکومت اولجایتو (سلطان محمد خداپنده) نوشته اند که: «در زمان دولت او روز بازار علم و فضل رواجی تمام یافت» (۲۲) اینها همه به «مساعی جمیله خواجه رشید بود که سلطان را بر این معنی تحریر فرمودی» (۲۳).

رشیدالدین به گواهی آثارش از نظر ادبی نیز صاحب قلمی تواناست، به خصوص در مکاتباتش که دلالتی آشکار دارد بر آگاهی وی از فنون و صنایع ادبی و زبان عربی و اشعار فارسی و تازی. البته هر صاحب فکری با اندکی تأمل در این باره با خود خواهد گفت که آیا ممکن است مردی همچون رشیدالدین، ادیب نباشد.

باری جهت افاده بیشتر قطعه کوتاهی از رشحات خانه اش مسطور می گردد:

از مکتوبی که بر شیخ صفی الدین اردوبلی قدس سره نوشته است:

«تحتیاتی چون هوای بهشت عنبر سرشت، و دعواتی چون نسیم گلزار مشکبار می رسانم، و چون زبان از حکایت شکایت فراق و قصه غصه اشتیاق قاصر است در آن شروع نمی کنم،

بطیرنی شوقی و کیف اطیر
فان جناحی بالفراق کسیر

و از باری غز شانه اسباب موصلت و مصاحبت آن طوطی شکرستان براعت و بلبل بوستان فصاحت، سالک مسالک تحقیق، مالک ممالک توفیق، بانی مبانی ایوان جلال، مستحکم اساس فضل و کمال، کاشف اسرار قرآن، خلاصه نوع انسان، قطب فلک ولایت، مهر سپهر هدایت، شجره ثمره مروت، ثمره شجره فتوت، حامی بیضه

* خواجه رشیدالدین فضل الله، طیبی حاذق، سیاستمداری بزرگ، وزیر لایق، ادیبی توانا، مورخ محقق، دانشمندی گرانمایه و خدمتگزار شایسته بود.

دین، حارس ملک یقین،

یارب تو مرا به طلعت او

هر لحظه زیاده کن محبت

وین خشک نهال خاطریم را

کن تازه به آب وصل و قربت

بعد از آن به سماع مبارک مخدومی می رسانم که بحمدالله و حسن توفیقه که نهال دولتیم در ریاض جهان از حیاض احسان سیراب است، و زلال نعمتم در جویبار روزگار از شوایب اکدار مصفی، و کسوت فخار و لباس وقارم به طراز و علمک مالم تکن تعلم (۲۴) معلم و سفیر ضمیرم بالهام و علمناه من لدنا علما ملهمم، و... (۲۶)

کتابهای نوشته شده:

۱- تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۹-۱۱۸.

۲- همان، ص ۷۵.

۳- شعر از کمال الدین اسماعیل اصفهانی است.

۴- این بیت از فردوسی است. که در اصل به جای تو «من» است.

۵- نسانم الاسحار، ص ۱۱۲.

۶- همان، ص ۱۱۳.

۷- آلتغنا: به مغولی یعنی مهر سرخ (آل یعنی سرخ، تمغا یعنی مهر) مهر مربع شکل که با مرکب سرخ بر احکام و فرمانها و یرلیغها زده اند (مقدمه مصصح جهانگشا).

۸- ذیل جامع التواریخ رشیدی، عبدالله به

لطف الله (حافظ ابرو)، به اهتمام حبیبی سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۹، ص ۱۲۷.

۹- بعضی تاریخ نویسان معتقد به عزل خواجه رشیدالدین هستند. همانند حافظ ابرو در همان صفحه.

۱۰- همان، ص ۱۲۸.

۱۱- آثار الوزراء: سیف الدین حاجی بن نظام عقلی، به تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۳۷، ص ۲۸۶.

۱۲- همان.

۱۳- همان.

۱۴- ر. ک. ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۱۲۹.

۱۵- جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله همدانی، به کوشش بهمن کریمی، اقبال، تهران ۱۳۳۸، ج ۱، مقدمه مصحح، ص ۲۶، به نقل از دستورالوزراء خوندمیر.

۱۶- تحقیق و نشر آثار علمی رشیدالدین فضل الله در اتحاد شوروی، عبدالکریم علی زاده، مجموعه خطابه های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل الله همدانی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۰۶.

۱۷- تذکره الشعراء: دولتشاه سمرقندی، به تحقیق و تصحیح محمدعباسی، انتشارات کتابفروشی باری- تهران، شاه آباد، ص ۲۴۱.

۱۸- ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۶۹-۶۸.

۱۹- ر. ک. همان، زیر نویس ص ۱۰۴، به نقل از مجمع التواریخ حافظ ابرو.

۲۰- آثار الوزراء، ص ۲۸۵.

۲۱- جامع التواریخ، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی ص ۱۳۸ و ۱۴۰.

۲۲- ذیل جامع التواریخ رشیدی، زیر نویس همان صفحه.

۲۳- همان.

۲۴- قرآن مجید سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳.

۲۵- قرآن مجید، سوره کهف (۱۸) آیه ۶۵.

۲۶- مکاتبات رشیدی؛ خواجه رشیدالدین فضل الله طیبی، به اهتمام محمد شفیع، سلسله انتشارات کلیه پنجاب، ۱۳۶۴ هجری / ۱۹۴۵ مسیحی، ص ۶۶-۴۶۵.

یادآوری

در شماره ۲۱۴، عنوان «یاد» صفحه ۴۲ بدین صورت تصحیح می شود: «یاد کردی از عالم عامل کرد، حاج ملاعبدالله احمدیان ۵ سال خدمات فرهنگی».